

وقتی که شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان به احکام ناسخ و منسوخ و ناحق ایشان و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خواص و عوام در ایران بنهایت شدت رسید عموم خلق علاج را به مشروطیت دولت دیدند که اساس آن اینست که تصرفات امرا و عالم نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق بطور دلخواه مطلق نبوده حدی در تصرف پادشاه و حکام و دیگران بوده و احکام الهیه چنانچه در اسلام مقرر است در حق همه جاری شود نه اینکه وقتی مقتدرین مرتکب فساد بشوند معنی نباشد و ضعفا صد مقابل مجازات ببینند و جمعی همیشه در کمال راحت و معبودیت دسترنج دیگران را گرفته به مصرف عیش رسانیده و ایشان را در ذلت و بدبختی نگاهدارند. جمعی از عقلا از طرف مردم جمع شده و مستاوره در اصلاح امور مملکت و معیشت و حفظ آب و خاک و رفع تعدی متعدیان نموده و نگران باشند که آنچه مردم بعنوان مالیه برای حفظ امنیت می دهند به مصرف عیاشی غارتگران نرود.

مظفرالدین شاه و بعد از او محمدعلیمیرزای مخلوع، این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضا کردند و جنابعالی هم با چند نفر از معروفین علما در استحکام این اساس دخالت داشته زیاده از هشت ماه اغلب خودت حاضر مجلس شورای بوده و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شده و تصحیح شد. چه شد ناگهان شق عصای است کرده ایجاد خلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده و جمعی از اشرار را به دور خود جمع نموده و ماده مفسده عظیم و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس ایرانی بی گناه و هتک اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کروار اموال و تخریب آبادیها گردیدید؟ اگر این عنوان حرام بود چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی و اگر حلال و واجب بود چرا با آن شدت مخالفت نمودی و مردم را به ضدیت با یکدیگر دعوت فرمودی؟ چرا بعد از اینکه اظهار مخالفت کردی مکرر به تو نصیحت کردند. یک شب بنده خودم هم بودم در خانه آقای میرزا سید محمد طباطبائی، آقا سید عبدالله بهبهانی هم بود و بیست و پنج نفر از معتبرین و کلا هم حاضر بودند قسم غلیظ و شدید در حضور کلام الله مجید یاد کردی که خیانت به ملت نکرده، همیشه موافقت با مشروطیت نمایی، مجدداً بعد از چند روز قسم را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی؟ بعد جماعتی را گرد آورده و گفتی خلاف من فقط در سر آن یک ماده قانون اساسی است باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه خودت آورده بنده هم بودم و باتفاق بیست نفر از و کلا مدلل کردیم که همان ماده همانطور که هست باید نوشته شود باز قرآن حاضر کرده قسم مؤکد یاد کردی که دیگر ابداً مخالفت نکنی و فردا به مجلس بیایی بناگاه قسم و عهد را شکسته به حضرت

عبدالعظیم رفتی، در حضرت عبدالعظیم کتباً و نطقاً چه افترا که به و کلا نردی، چه فساد بود که نکردی به چه دلیل و کلا را بایی و دهری خواندی آیا تصور نکردی که در قانون انتخابات به عموم اهل ایران دستورالعمل داده شده که هر کس را متدین و امین دانند انتخاب کنند؟

آیا همه مردم بایی بودند که بایی انتخاب کردند یا سایرین غیر بایی بودند و در میان خود امین را غیر بایی نیافتند یا آنکه خاصیت دیوارهای بهارستان بود که کسانی که آنجا آمده اند بعد از چندماه بواسطه پولهایی که شما گرفتید آنها بایی شدند؟ در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شما رئیس آن بودید جمعی از اوباش مفتخوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج می دادید آیا این پولها را که به شما داده بود که فساد کنید؟ آیا از خود می دادید؟ اگر از خود می دادید جنابعالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید. این پول را از کدام تجارت یا صنعت یا کسب گرد آوردید این یا رشوه احکام و یا مال فقرا و ایتم بود البته این پول را در مدتی جمع کرده بودید به چه دلیل در پیش چشم خودت فقرا و ضعفا و ایتم با کمال عسرت معیشت می کردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده زیاده از عیش با وسعت در چنین مقام افساد و اشرار می دادی، اگر شما مشروطیت را حرام دانستید دیدید که عموم علمای مرجع تقلید عتبات و سایر بلاد ایران جز چند نفر ریاست طلب و دنیا پرست همه آن را واجب دانستند و اقلان نه عشر مردم ایران در طلب آن جان می دادند آیا ممکن است حرمت چنین چیزی مضردین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد؟ نهایت اینکه بی انصافی کرده می گفتید مسئله خلافی است رأی من اینست که باید تأیید مقتدرین و ظلام کرد در چنین مسئله خلافی مخالف آن عاصی نیست تا چه رسد به آنکه کافر باشد.

پس به چه دلیل اشرار را اغوا می کردید که مشروطه طلبان را از قتل و ضرب و هراذیت معاف ندارند؟

بعد از آنکه آن مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم به مصرف افساد رسانیدید و نمی دانم چه قدر ذخیره کردید. و بالاخره از آنجا مایوس شدید این حرام که می گفتید کم کم حلال شد و سکوت جایز گردید زیرا رأی شما تابع اشارات بود در واقعه میدان توپخانه نمی دانم وجه مأخوذه به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه را نمودید؟ خود را رئیس اسلام نامیده با مهتر و قاطرچی و ساریان و کلاه نمدهای محلات و اشرار هم دست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریادها چای و پلو خواهیم مشروطه نمی خواهیم بلند کرده و همه قسم رذالت و فحاشی کردند چند نفر بی گناه را کشتند و باشاره و سکوت شما از درخت آویخته چشم مقتولین را با خنجر در حضور عالی در آوردند، بفرمایند آن مقدار مصارف که به آن جمعیت و شرارت صرف



می‌شد و جنابعالی شرکت داشتید از چه محل حلال بود تلگرافات افساد شما به شهرها در تلگرافخانه‌ها موجود است کدام افساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمدعلی میرزا فروگذار کردید آیا می‌توان گفت اینست حمایت اسلام؟ شما را به هرچه اعتقاد دارید قسم می‌دهم اگر حضرت پیغمبر یا امام علیه‌السلام حاضر بودند آن مجمع شما را به چه نام می‌نامیدند؟

بعد از اینکه از فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبه حاصل نکردید با دستهای مخفی که هشیاران می‌دیدند در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمنها و اغتشاش بلاد و مغشوش کردن ذهن محمدعلی میرزا و تقویت او به مخالفت ملت اقدام کافیه کردید در بیرون رفتن محمدعلی میرزا از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران سرسلسله شاپستال و امیربهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و مجدالدوله و حاجی محمداسماعیل مغازه و امثال ایشان شما بودید. و اکثر دستورات عملها را می‌دادید. آیا شکستن عهد و قسم و توپ بستن به‌خانه خدا و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افترا و بهتان به وکلای پارلمان این اعمال را حلال می‌دانستید یا خیر؟ آیا در حبس و زجر سادات و محترمین و به‌هلق آویختن مظلومین و حبس و زنجیر مردمان بی‌تقصیر و کشتن آن جمع کثیر محمدعلی میرزا را مصاب می‌دانستید یا مخفی اگر مخفی می‌دانستید چرا نهی نکردید اگر قدرت نداشتید چرا مثل ملت علم اعتراض و تحصن به حضرت عبدالعظیم و جمع نمودن مردم و جلوگیری از منکر و رفع فساد نکردید بلکه با کمال خرمی و انبساط به تبریک رفته و اظهار شادمانی کردید و تأیید شدت‌هایی که کردند نمودید؟

آیا آن قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین و تصرفات در اسوا ملت که ذخیره چندساله ایران بود و اخذ تنذیمات بر حکومتها و اعطای مناصب و تصرفات در خزانه و مالیه مملکت از مالیات و گمرک و تلگرافخانه و غیرها و اتلاف اشیاء ذخیره و پامال کردن اسلحه تورهانه و تقویت در فرستادن لشکر به یک شهر معتبر ایران مثل تبریز که چندین هزار ضعا و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانه خود نشسته هجوم بر کسی نمی‌کردند بلکه در مقابل زورگویی آنها دفاع از خود می‌کردند، این فرستادن توپها و افواج و امثال رحیم خان و بستن راه آذوقه بر مردم یک شهر و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان و تصرف در تمام امور و اسوا ملت مردم و هوای نفس که از محمدعلی میرزا و مشیرالسلطنه و قوام الدوله و مجدالدوله و امیربهادر و سایر شرکای شما بودند که سلطنت غیر مشروطه عبارت از اینگونه کارها است اینها را شرعی و صحیح می‌دانستید؟

اگر شرعی می‌دانستید به‌خط خود نوشته بدهید اگر شرعی نمی‌دانستید به‌چه

جهت تأیید می کردید و شب و روز با مشیرالسلطنه و امیربهادر ترتیبات می دادید؟ لامحاله مشروطیت از این حرام تر نبود پس چرا برای منع این کارها اقداماتی نکردید به حضرت عبدالعظیم ترفیید و به میدان توپخانه جمع نشدید و فریاد نکردید؟

در این استبداد صغیرچه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید و چه پولها از مال ملت از دست محمدعلی میرزا گرفتید؟ اگر راست بگویید باید بیش از صد هزار تومان از این میان برده باشید آخر این چه بی رحمی است این مال رعیت بیچاره است بگویید کجا ذخیره شده بدهید به هزار قسم مورد حاجت خرج کنند.

این وسط چه تحریکات، شما و امام جمعه به میرزا حسن تبریزی و ملا باقرزنجانی و سایر عالم نمایان و اشقیاء کردید.

تلگرافات و مکتوبات شما همه را در دست دارند که القای فساد کرده بشرکت ایشان خونها ریخته و خانه ها برباد دادید و آتش به دودمانها زدید که هنوز دود آن فضا را تیره کرده. مگر این مردم به شما چه کرده اند مگر از برکت مال و خدمات ایشان محترم و مکرم و صدرنشین و معبود و مسجود و نافذالکلمه و صاحب مال و عیش و پارک و قصر و جلال نشدید آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این بود؟ این قتال میان لشکری که محمدعلی میرزا و امیربهادر احتشاد کرده به تبریز فرستادند و در اینجا باسران ملت جنگ کردند حکم خداوند این بود که اصلاح در میان این دو طایفه کنید چه اقدام به اصلاح کردید؟

آیا بقدر سعی در کشتن مك المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی اقدامی کردید بفرض عدم اصلاح حکم خداوند اینست که هر یک از این دودسته را یاغی بدانید و با او جنگ کنید. شما آیا تبریزیها را که در خانه خود نشسته بودند و سرداران ملت را که می خواستند به این شهر آمده مطالب خود را بگویند جلو راه ایشان را گرفته مانع شدند، اینها را یاغی می دانید؟ پس چرا مخلوط با سرباز و قزاق والواط صنیع حضرت شده با آنها جنگ کردید.

و اگر لشکریان امیربهادر را یاغی می دانستید چرا با ملت موافقت نکرده با آنها جنگ نکردید.

نگویید که چون عمامه داریم و زحمت و مشقت و سینه به گلوله دادن و درمقابل آفتاب در خاک خوابیدن را به سرباز داده ایم و خود باید از لذایذ متنعم باشیم مگر حضرت پیغمبر و علی علیه السلام عالم نبودند یا عمامه نداشتند که اسلحه برداشته جهاد کردند.

بعد از توپ بستن مجلس و مسجد و هتک قرآن و قتل نفوس چه محبوبیت در دربار محمدعلی میرزا پیدا شد که شما شب و روز و اکثر اوقات را با محمدعلی میرزا و



امیربهادر و غالب اوقات در کالسکه مشیرالسلطنه تشریف برده خلوتها کرده و نقشه‌ها برای تخریب بلاد و تعذیب عباد کشیدید با آن همه قدس و مسجد و عمامه علناً بر عداوت حجج اسلام و آیات الله فی الانام که بر جمع خواص و عوام در عتبات مقدسه هستند اظهار عناد کردید بلکه تفسیق نمودید آیا امیربهادر و ارشدالدوله و مجدالدوله را بهتر از مرحوم حاجی میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور می کردید؟ چرا خود و امثال خودتان از ملاحای رشوه‌گیر اجتماع کرده کنکاشها برای سختگیری به مردم و اذیت عدالت‌طلبان می نمودید آزاد حرف می زدید و هر کجا می رفتید اما بندگان خدا را از اجتماع و سروده با یکدیگر و گفتن حرف حق منع می کردید؟ در این سیزده ماه چقدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گماشته هر نوع اهانت و خواری به مردم کردید اگر آزادی در حرکات خوب است چرا مردم را منع کردید، بد است چرا داشتید؟ وقتی که محمدعلی میرزا اعلان کرده بود که در ۱۹ شوال انتخاب و افتتاح مجلس شود شما و امثال خودتان که برای یک فلوس از دین و مذهب دست می کشند جمع کرده برضد عموم ملت ایران و تمام مسلمانان عالم و علمای عتبات و علمای بی غرض، احکام نوشته و مهر زده و گفتید باید مشروطه داده نشود مشروطه حرام است و از طرف ملت هم گفتید مردم نمی خواهند با اینکه از آفتاب روشن تر است که اینها همه عمداً از روی کنکاش محض دریافته‌اند جزئی وجه ردالت بود مسلماً شما حرام دانسته ردع کردید.

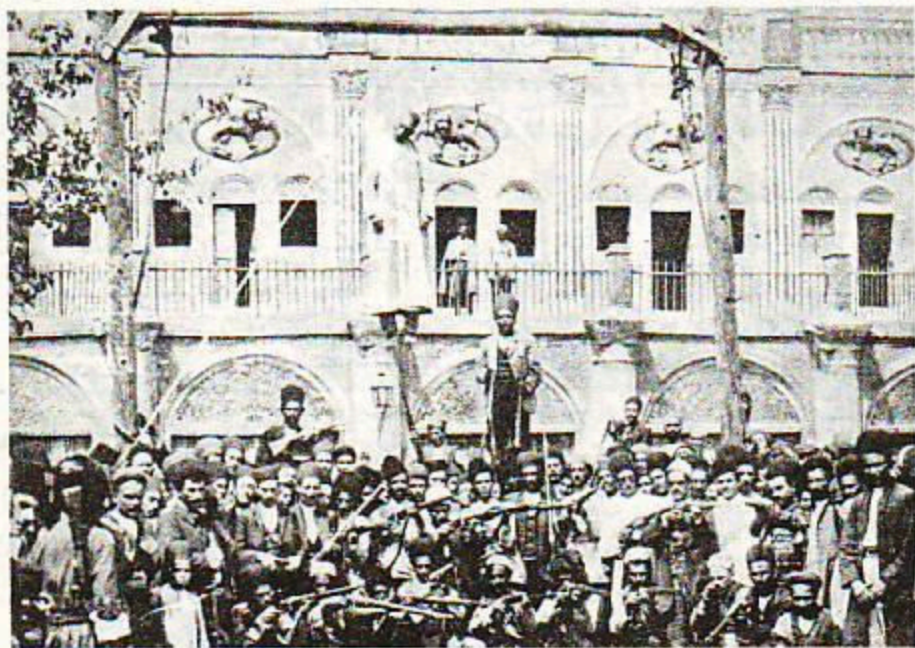
شما که خود را رؤسای اسلام نامیده و می گوید نهی از منکر می کردید آیا چرا سایر منکرات را ردع نکردید آیا این حبس و زجرها و گوش بریدن و دهان توپ گذاردن و مهار کردن و جریمه‌ها و رشوه‌ها و غارتها و تعرض به عرض مسلمانان و چوب بستن و شلاق زدن و به کله آویختن و شکنجه کردن و داغ نمودن و تعطیل حدود و احکام و مساجد و احکام رشوه و شهادت ناحق و ناسخ و منسوخ و خوردن اوقاف و وصیتهای اجباری و جمع مال فقرا و صرف تجملات و سایر فسق‌ها و معصیتهای واضح، و تعطیل مساجد منکرات نیستند؟ چرا به نهی و ردع اقدام نکردید و مضبطه ننوشتید و فریاد نمی خواهیم بلند نکردید همه را برسر عدالت و حقانیت نیاوردید آیا مشروطه طلب بودن چه گناهی بود که قاتل و قاطع الطریق و دزد و راهزن وزانی و شارب خمر و مرتکب هر معصیت بلکه هر کافر مرتد در امان بود و مشروطه خواه در امان نبود حتی اینکه مردم برای خلاصی از شرور شما به زیر بیرق فرنگیان و کفار پناه بردند و به بلاد خارجه گریختند و در پناه خارجه درآمدند معدالک امان نیافتند مثل دستداران اهل بیت در زمان بنی امیه شما گفتید مشروطه طلب واجب القتل است و کافر است آیا تمام رعایای عثمانی و نه عشر ایرانی و تمام مسلمانان هند، قفقاز، مصر و افریقا، تونس، الجزیره ترکستان و سایر بلاد که شب و روز برای آزادی از قید عبودیت نشر عدالت را

می طلبند همه کفار و واجب القتل هستند، جز شما اشرار حامیان ظلم و استبداد و معاونان شر و فساد؟ نعوذ بالله من شرانفسنا. آیا شما چرا در همه اقدامات محمدعلی میرزا و امیربهادر و مشیرالسلطنه و مجدالدوله از همه پیشقدم تر و نقشه کش بودید در اهلاك و تخریب آذربایجان و فشار به اهل تهران و جعل اکاذیب بی پایان مواضعه با بدخواهان ایران از اتباع خارجه و فروختن این مشت خاک و تنگ گیری به متحصنین سفارت عثمانیه و مانع شدن مردم از تحصن و منع آذوقه از ایشان مدتی بلکه کنکاش در قتل ایشان به ارسال بارها و عقاریب و همه قسم تهدید و تعرض، آیا شما چرا امر کردید به شکستن نمره های درهای عمارات مردم که مبلغی برای آنها صرف شده بود آیا آن را غیر از اینکه سبب هدایت جوینده می شد ضرری داشت؟ شما که اینقدر دقت داشته اید چرا از اجتماعات پر استماع تقالی دروغ و بازیها بلکه بیع مسکرات و سیر معاصی را منع نکردید و چرا از تخریب در و دیوار و سقف مجلس شورا مانع نشدید.

اگر مال محمدعلی میرزا بود تضييع مال بود اگر مال دیگری بود ظلم و عدوان به چه جهت توپ بستن به خانه ظل السلطان و ظهیرالدوله و سایر خانه ها و غارت اسوا ل آنها و میرزا صالح خان حلال شد و از جناب شما اقدامی در منع دیده نشد بلکه ترغیب و تحریک نمودید؟ بدچه دلیل به گوش لشکر و سرباز که روانه تخریب آذربایجان و قتل مسلمانان می شدند دعا خوانده ایشان را ترغیب کردید و می گفتند شما برای حفظ اسلام می روید خدا کمک، تا اینکه ایشان موفق شده مسلمانان را بکشند؟ چه تو را و داشته بود که با آنکه خود را حجة الاسلام می خواندی شب و روز با امیربهادر و مشیرالسلطنه و مفاخرالملک و صنیع حضرت و ساجل و امثال ایشان در دربار و خانه خود خلوت و کنکاش کنی با اینکه خودتان معاشرت با جباران را ممنوع و خلاف شلون علمای دین بلکه از جمله اعانت به عدوان می شمردید؟ چگونه اینان حامی اسلام و علمای عتبات مخرب اسلام شدند؟ چگونه کلاه نمدها فریاد می کردند ما دین می خواهیم و مشروطه نمی خواهیم با ایشان بودید اما جمعی از ولایات که هر یک را اقلا ده هزار نفر منتخب و متدین دانسته ایشان را بابی، دهری و مخرب شرع می نامیدید؟ چرا محمدعلی میرزا را گول زده و مانع شدید که وفای به عهد نکرده و سبب اینقدر خونریزی بزرگ در ایران و ویرانی هزارها دودمان بلکه دخول خارجه به خاک ایران و توحش مردمان شدید و حرث و نسل را ضایع کردید اینها به یک طرف بدترین جنایات اینک نقشه قتل و دستگیری مقام محترم حضرت عبدالعظیم خصوصاً آقای سیدعلی آقای یزدی کشیدید و مفاخرالملک و صنیع حضرت را با اشرار نابکار سید کمال و سید جمال و داشتید شبانه ریخته بیچاره مرحوم میرزا مصطفی و میرزا غلامحسین و رفیقان ایشان را با توحش ترین وضعی بتل رسانیدند چرا با همه اینکه دیدید تمام ولایات ایران بهم خورده و هیجان ملت از قتل جوانان امت بنهایت رسیده



اعلام عمل به قانون اساسی را می طلبند و محمدعلی میرزا جز قبول علاجی نداشته و اعلان کرد، باز تو از خون مردم ایران سیر نشده اصرار داشتی که حرام است و هم- مسلکان خود را جمع و کنکاش داشتی که بازبها درآورده فریاد پول و پولو خواهیم مشروطه نمی خواهیم بلند کنید حتی اینکه تمام مردم دانسته به دستور شما صد توپ تنزیب از بازار گرفته از قاطرچی و مهتر بنا کردند عمایه گذاردن و ملا ساخته مخلوط مفتخواران کرده و قشونی از جنس ملا تشکیل داده که مردم فهمیده باطل السحر این نقشه را بکار بردند.



اعدام میرهاشم

چرا بعد از اعلان قانون اساسی در ماه ربیع الثانی با آن همه زحمات ملت و تشکرات که از این اعلان کردند، شروع شد که شورش بلاد تمام شود باز شما که عمده خود شما بودید نگذارید محمدعلی میرزا که همه بلاد از دستش رفته و تهران مانده بود آنوقت جلب قلوب ملت کرده و بلاد را امنیت داده بطور حقیقت اقدام به معیت کرده و فساد را خاتمه دهند؟ بلکه محض حفظ منافع خودتان سلطنت او را فدا ساخته و اداشتید بهمان تنها کتابت قناعت کرد ابدأ تغییری به وضع استبداد و سختگیری نداد و قدم به طرف قبول مستدعیات ملت برنداشت تا بالاخره ملت مجدداً مأیوس شدند

و چاره را منحصر به علاج قطعی دیدند چرا بالاتر همه خیانتها طرح و نقشه ریختید که بلاد اسلام را به دست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکمروا سازید تمام سعی شما و تهدید ملت را منحصر به فروش مملکت و التجا به دیگران قرار دادید در باطن اجانب را دعوت به مملکت نمودید و با کمال بشاشت و خرمی این را اظهار و اظهار کردید نه سادات چنین و قزاق چنان مثل اینکه برادران عزیز خود را به سهمانی خوانده‌اید، البته به نقشه تو و شرکای تو بود که محمدعلی میرزا اقدام به جنگ اخیر با ملت کرد و تو بزرگوار دو دست تفنگ گرفته بدست اشرار سپرده و دور خانه خود جمع و سنگر نمودی که ملتیان را بکشی و از هر نوع اقدام مضر کوتاهی نکردی، به چه دلیل اسلحه ملت را به تصرف اشرار داده و آنها را تحریض به قتل ملت کردی؟ چرا تو با آنهمه معیت با محمدعلی میرزا افلاک در آخر وقت او را دعوت نکردی که لامحاله شرف یک دودمان سلطنت را نبرده پناه به دولت دیگر نبرد لامحاله با ملت معیت کند و یا تسلیم ملت شود؟ آیا این ملت نجیب گمان داشتی با او محترمانه معامله نکند یا آنکه یک مرده بنام به که صد زنده به ننگ؟

اتهام نامه در یک محیط بهت و سکوت قرائت شد. حاجی

شیخ فضل الله بدقت به مندرجات آن گوش می داد. پس از

خاتمه قرائت لایحه مذکور چند دقیقه صحبتی به میان نیامد

و همه منتظر بودند که شیخ در مقابل اتهامات مندرجه در

لایحه چه عکس العملی از خود نشان خواهد داد و چگونه از خود دفاع خواهد کرد

ولی شیخ صحبتی نکرد و زبان به گفتگو نگشود. مستعان رئیس کمیته جهانگیر که از

طلوع مشروطیت خود شاهد و ناظر کلیه وقایع و حوادث بود به شیخ گفت در مقابل

اتهامات وارده که قرائت شد چه جواب می دهید؟

بیش از اینکه وارد سؤال و جوابهایی که میان شیخ و قضات محکمه انقلابی رد

و بدل شد شویم، متذکر می شوم که در این چندساله که نگارنده این تاریخ برای جمع آوری

مذاکره صرف وقت بلکه مجاهدت کردم نتوانستم صورت قطعی و گزارش کتبی یا صورت

مجلس آن محکمه تاریخی را که بطور قطع می توان گفت در تاریخ چندین هزارساله

ایران نظیر نداشته بدست بیاورم. ظن قوی اینست که صورت جلسه ای تهیه و تنظیم

نشده است و یا اگر شده در همان روزها از میان رفته است بنابراین آنچه در این

موضوع می نویسم مطالبی است نه از بعضی از اعضای محکمه و یا رؤسای مجاهدین

نه در آن جلسه حضور داشته اند شنیده ام و از طرف آنها نقل قول می کنم.

سئوالاتی که از حاجی شیخ فضل الله شد و مطالبی که در اتهام نامه قید شده بود

بر دو نوع بود بعضی ها بدرجه ای مسلم و غیر قابل انکار بود که شیخ جوابی بررد آنها



نداشت مثلاً واقعه میدان توپخانه و منبر رفتن شیخ و تکفیر کردن مشروطه خواهان و بابی خواندن و کلا و تشویق کردن الواط و اوباش را بر ضد مجلس و یا رساله در تحریم مشروطیت که بخط خود نوشته و در همه جا منتشر شده بود و هم چنین تلگرافاتی که به روحانیون و سرجنابان شهرستانها کرده بوده بود و آنها را به مخالفت با مشروطیت تحریک نموده بود و در موقع تصرف تلگرافخانه به دست مجاهدین افتاد و فتوایی که به امضای خود و جمعی از علمای سستبد تهران نوشته و در باغشاه تسلیم محمدعلیشاه نموده بود و اعلامیه هایی که به امضای خود در حضرت عبدالعظیم و مدرسه مروی منتشر نموده بود و از این قبیل.

بعضی دیگر سئوالات قابل دفاع بود و شیخ می توانست رد و یا انکار کند. قسمت اول را چون نمی توانست تکذیب کند جواب داد من مجتهد هستم بر طبق الهامات قوه اجتهاد و شمع فقاهاست راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی نمودم.

عمیدالسلطان در جواب می گوید، شما از بدو طلوع مشروطیت با این اساس موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه در روی آن استوار است با موافقت خود شما تهیه و تصویب رسید و پس از آنهم در قانون اساسی تغییری داده نشد که موجب مخالفت شما بشود. در اینجا شیخ قافیه را باخت و در ضمن آنکه از قانون اساسی و مشروطه مشروعه صحبت کرد گفت چند نفر از دشمنان من مشروطه را منحصر به خودشان کرده بودند و می خواستند من در آن راهی نداشته باشم و کنار بروم و آنها از مشروطه و مزایای آن بهره مند بشوند.

سئوالات دیگری از شیخ شد که به هر یک جواب داد. ابوالفتح زاده سؤال کرد که بر طبق اقرار صریح صنیع حضرت در محکمه، قتل میرزا مصطفی آشتیانی به دستور شما انجام یافته. شیخ این اتهام را رد کرد و گفت مفاخر الملک و مجلل السلطان عامل آن قتل بوده اند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم.

میرزا علیخان دیوسالار سؤال کرد، شما با سفیر روس سر و سر و جلسات مجرمانه داشته اید و سعدالدوله هم در جلسات سری شما شرکت داشته است.

شیخ جواب داد اغلب سفرای خارجه به دیدن من می آمدند شاید در یکی از ملاقاتها سعدالدوله هم حضور داشته ولی ملاقات من با سفرای مخفی نبوده و علنی بوده و جنبه سیاسی و مشورتی و کنکاش نداشته است.

منتصرالدوله پیشکار سپهسالار سؤال می کند در نامه ای که شما بخط خودتان به شیخ الاسلام قزوینی نوشته بودید و در بیان نوشتجات آن به دست مجاهدین افتاد شما به او دستور داده بودید که قوایی تهیه کند و با میلیون جنگ کند. شیخ جواب می دهد شیخ الاسلام بدرجه ای با مشروطه مخالف و دشمن بود که احتیاج به تشویق و تحریک

من نبود.

میرزا علی محمد خان شوال می‌کند: شما جمعی از اوپاش را با تفنگهایی که از محمدعلیشاه بوسیله کامران میرزا نایب السلطنه گرفتید مسلح نمودید و تا آخر با ملت جنگ کردید و محارب هستید، شیخ جواب می‌دهد هر مسلمانی بر طبق اصول دین مکلف است از خود دفاع کند و من برای دفاع از خود و بستگانم اقدام کردم.

حاجی خان خیاط که در آن جلسه حضور داشته نقل می‌کرد که مستعان الملک شوال کرد بر طبق اتهام نامه و مندرجات جراید شما محمدعلیشاه را به کشتن ملک- المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی تحریک و تشویق نموده‌اید و موجب قتل آن بیگناهان شده‌اید. شیخ این اتهامات را رد می‌کند و بکلی منکر می‌شود.

نگارنده این تاریخ در سهم خود راجع به فاجعه باغشاه تردید دارم که حاجی شیخ فصل الله در قتل شهدای باغشاه شرکت داشته است زیرا بعد از ظهر ۲۳ جمادی- الاول آن مظلومین را به باغشاه بردند و صبح فردا آنها را شهید کردند و فرصت برای اعمال نفوذ کردن شیخ نبوده است مگر آنکه شیخ پیش از جنگ مجلس با محمدعلیشاه گفتگو کرده باشد و یا همان شب به باغشاه رفته باشد. دیگر آنکه دشمنی محمدعلیشاه با ملک المتکلمین یحیی بود که تحریض و تشویق شیخ فضل الله در کشتن او کمترین تأثیری نداشت و در تصمیم او عامل مهمی محسوب نمی‌شد.

نظام السلطان شوال می‌کند: بنابه تقاضای شما محمدعلیشاه اسماعیل خان سرابی را به دارآویخت. شیخ جواب می‌دهد من کشتن اسماعیل خان را پس از واقعه مسبوق شدم.

یکی از اعضای محکمه می‌پرسد شما عین الدوله و حاجی میرزا حسن آقا مجتهد و سیدهاشم را بوسیله مکاتیب متعدد که دردست است به قتل و غارت و قلع و قمع مردم تبریز تشویق نمودید و مردم بی‌گناه تبریز را که جز حق مشروع و ملی خود که اجرای قانون اساسی بود و شاه و خود شما به حفظ آن قسم خورده بودید محارب خوانده و آنها را واجب‌القتل دانسته‌اید. شیخ جواب صریحی به این شوال نمی‌دهد و فقط می‌گوید مکاتبات من با عین الدوله دوستانه و برای احوال‌پرسی بود.

اعضای محکمه هر یک بنوبه خود سئوالاتی می‌نمایند که چون از مضمون و مفهوم آن مدرکی دردست نیست بسکوت می‌گذرانم.

در خاتمه جلسه آقا شیخ ابراهیم زنجانی بپا می‌ایستد و بطور صریح چنین می‌گوید جناب حاجی شیخ فضل الله بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده مفسد فی الارض است و باید بر طبق قوانین اسلام با او همان معامله‌ای را که خداوند راجع به مفسدین فی الارض دستور داده رفتار نمود.

شیخ را به اطاعتی که در آن محبوس بود می‌برند و اعضای محکمه انقلابی به



کنکاش می پردازند و پس از یک ساعت مشاوره باتفاق رأی می دهند که چون حاجی شیخ فضل الله نوری قیام برضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزارها هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را مفسدفی الارض تشخیص داده اند محکوم به اعدام است.

وسایل اعدام از چند روز پیش فراهم شده بود و داری که

صنیع حضرت و آجودان باشی را به آن آویختند در میان میدان

توپخانه سرپا بود. مأمورین اجرا، حکم محکمه انقلاب رایه

حاجی شیخ فضل الله ابلاغ کردند و بلادرنگ او را در میان

گرفته و از پله های طبقه فوقانی عمارت توپخانه سرازیر شده وارد میدان شدند. سطح

میدان، پشت پاشها، ایوانها از هزارها نفر مردم تهران پوشیده شده بود عده زیادی

مجاهد مسلح در دو طرف راهی که محکوم را به طرف دار هدایت می کرد صف کشیده

بودند. هیاهو و جنجالی برپا بود که گوش را کمر می کرد و صدای زنده باد مشروطه و

مرگ بر مستبدین فضای میدان و خیابانهای اطراف را فرا گرفته و برق تفنگ و سرتیزه ها

در زیر آفتاب گرم تابستان چشم را خیره می کرد. محکوم فاصله میان محبس و محل

اعدام را با خونسردی و ممانت پیمود و با کبرسن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان

نداد و در دقایق آخر عمر ثبات و استقامت خود را بظهور رسانید.

می گویند یا از روی عمد یا اتفاق دار را در محلی برپا کرده بودند که در واقعه

میدان توپخانه منبر را در آن محل گذارده بودند و حاجی شیخ فضل الله در همان محل از

روی منبر مردم را به مخالفت با مشروطیت و آزادی دعوت می کرد و قانون اساسی را

مخالف شرع و دین اعلام می داشت و مشروطه خواهان را بی دین و بایی می نامید.

بمحض رسیدن به پای چوبه دار دونفر از مجاهدین طناب را به گردن محکوم

انداختند و او را بالا کشیدند و آن مرد روحانی پس از یکدوره مبارزه تاریخی به دنیای

دیگر شتافت و داستان شگفتی از دوره عمر پرسرو صدا و پر آشوب خود در صفحات تاریخ

بیادگار گذارد.

ناظرین که نزدیک به محل اعدام بودند نقل می کنند که جان کندن شیخ

پیش از نیم دقیقه طول نکشید و پس از آنکه او را بدار کشیدند تشنجی در اعضایش

ظاهر شد و سپس چراغ عمرش خاموش شد.

در آن روز شهرت یافت که شیخ مهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که از مشروطه

خواهان بود در موقع اعدام پدرش حضور داشته و کف می زده و اظهار بشاشت می کرده.

گرچه شیخ مهدی با مسلک پدر همراه نبود و با او مراوده نداشت ولی شهرت بالا بکلی

خالی از حقیقت و راستی است، میرزا محمد نجات برای نگارنده نقل کرد که همان موقعی

اعدام

که شیخ را اعدام کردند من به عمارت تخت مرمر رفتم و شیخ مهدی را دیدم زیر درخت چناری نشسته و گریه می کند.

خبر اعدام شیخ که در آن چندساله شهرت بی پایانی در عالم پیدا کرده و بزرگترین رکن استبداد و حامی محمدعلیشاه بود چون برق در اقصی نقاط ایران و کشورهای جهان منتشر شد و جراید کشورهای مترقی و آزاد جهان مقالاتی چند در اطراف اعمال و کردار او نگاشته و از تأثیر وجودی او در نگاهداری دستگاه استبدادی و مبارزه‌ای که با آزادیخواهان کرده بود داستانشان نقل کردند.

هنوز بیست و چهار ساعت از انتشار خبر قتل حاجی شیخ فضل الله در شهرستانهای ایران نگذشته بود که روحانی نمایان مستبد که مشروطه را کفر و زندقه می دانستند و مشروطه خواهان را بی دین و کافر می خواندند و ریختن خون آنان را حلال کرده بودند و محمد علی شاه را اولی الامر و قدر قدرت و نایب امام و مجری احکام قرآن و مصلح فی الارض و مظهر عدالت اعلام کرده بودند و نگارنده اکثر تلگرافات و فتاوی این مردم بی حقیقت را در آخر کتاب چهارم این تاریخ به نظر خوانندگان رسانیدم سیلی از تلگرافات تشکر از برقراری مجدد مشروطه در ایران به پیشگاه سرداران ملت و زعمای است سرازیر کردند و محمدعلیشاه را دزد و غارتگر و واجب القتل و اجنبی پرست خواندند و مشروطه را حکومت خدا پسند و مطابق با احکام و شریعت دین پیغمبر اکرم و پیرو از اصول قرآن مجید و هادی ملت در راه ترقی و سالک است در طریق سعادت اعلام داشتند و نیز آیاتی چند از قرآن مجید در تطبیق مذهب اسلام مخصوصاً مذهب شیعه با حکومت مشروطه و آزادی مطلق در تلگرافات خود گنجانده بودند. تعجب در اینجاست که این طبقه بی شرم زبان اعتراض به سرداران ملی و زعمای ملت گشوده بودند که چرا گذاردید محمدعلیشاه فرار کند و او را دستگیر نکردید و بسخت ترین وجهی اعداش نمودید.



## ناراضی مشروطه خواهان مرفی از انتصاب مرتجعین

بمحض تشکیل دولت جدید عده‌ای از کهنه کارها و مرتجعین هزاررنگ که در هر پیش آمد لباس روز را دربر می کنند و بقول معروف گریه مرتضی علی هستند و هیچوقت پشت آنها به خاک نمی رسد از طرف سرداران ملی که یکی وزارت جنگ و دیگری وزارت داخله را عهده دار بود بدیالاترین مقامات دولتی منصوب گشتند.

علاءالدوله که در طبع استبدادی معروف و مشهور بود و نهضت مشروطیت بواسطه بیدادگری او آغاز گشت به ایالت فارس منصوب گردید، عجب در اینست که در دوره مشروطه اول محمدعلیشاه با تمام قوا و قدرتی که داشت می خواست علاءالدوله را به ایالت فارس منصوب نماید به مخالفت مشروطه خواهان برخورد.

و چنانچه در کتاب سوم این تاریخ نوشتم ملک المتکلمین با انتخاب علاءالدوله مخالفت کرد و با اینکه در آن موقع احتشام السلطنه برادر علاءالدوله رئیس مجلس شورای ملی بود و نفوذ بسیار در دستگاه ملیون داشت نتوانست به نفع برادرش کاری انجام بدهد و بناچار شاه و رئیس مجلس از تصمیم خود سرباز زدند و دیگری را به ایالت فارس منصوب کردند در این دوره که دیگر محمدعلیشاهی در کار نبود و تمام قدرت در اختیار ملت بود علاءالدوله بدون مانع بانکای دوستی سپهدار و سردار اسعد عهده دار مقام ایالت فارس شد و قوام الملک شیرازی که خود و پدر و خانواده اش از بدو طلوع مشروطیت علم مخالفت را برضد ملت برافراشتند و موجب آنهمه بدبختی و خوتریزی شدند چون در اروپا با سردار اسعد دوست شده بود به ایالت کرمان انتخاب گردید و زمزمه انتخاب آصف الدوله شاهسون در تهران طنین انداز می گردد و صحبت از خصومت علاءالملک در کابینه بمیان می آید مشروطه خواهان مرفی از این انتصابات ناراضی می شوند و بنای نکته گیری و انتقاد را می گذارند و از رویه دولت جدید اظهار دلشنگی می کنند و تقی زاده که رهبری آزادیخواهان تندرو را در مجلس اول عهده دار بود در همین ایام وارد تهران شده و مردم پایتخت استقبال شایانی از او کرده بودند و به عضویت هیأت مدیره انتخاب شده بود در همین زمینه نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن

که با موضوعی که در پیش است ارتباط دارد از نظر خوانندگان می‌گذرد. ناگفته نمی‌گذارم که عین انتصابات بی‌جا و دور از مصلحت اولین سنگ بنای اختلاف و دودستگی را میان مشروطه خواهان بنیان نهاد و سرچشمه گرفتاربهایی شد و نتایج سوئی بیار آورد که در یکی از فصول مهم این تاریخ خواهیم نگاهاشت.

نطق تقی زاده در هیأت مدیره با رضایت کامل مشروطه خواهان مترقی استقبال شد و معلوم شد که طرز تفکر و تعقل رهبران ملت در اداره امور مملکت با هم تفاوت و اختلاف زیاد دارد و آزادخواهان مترقی مایل نیستند که در روی همان پایه گذشته بگردد و چرخ مملکت در روی همان محور کهنه و پوسیده بچرخد بلکه در دوره جدید باید دستگاه نوینی روی کار آورد که در خور آن انقلاب عظیم باشد و پایه حکومت ملی را در روی افکار عمومی باید استوار نمود و کاخ مشروطیت را در روی پایه و اساسی که در خور حکومت ملی است باید بنا نهاد و دستگاه پوسیده استبدادی را دور ریخت و بنا و اساس تازه‌ای در روی افکار نوین بوجود آورد و به دنیای متمدن ثابت کرد که منظور ملت ایران از ایجاد آن انقلاب خونین اصلاح اصولی و تغییر اساسی بود و آرزوی ملت ایران از آنهمه فداکاری، ایجاد حکومت ملی با تمام کیفیت و کمیت و معنی حقیقی آن می‌باشد و ایران خواهان معنی و حقیقت مشروطیت است نه صورت آن.

چند نفر از رجال دوره سابق که به اصطلاح با استخوان و باشان هستند این ملت و دولت را بواسطه یک عقیده فاسده اسیر و طرف احتیاج خود نموده‌اند و چون عقیده جمعی بدبختانه بر اینست که هر کاری پیش بیاید از حکومت فارس و خراسان و آذربایجان وزارت جنگ، داخله، مالیه و غیره لابد آن را منحصر در این اشخاص معدود می‌دانند و مثل محال تصور می‌کنند که بشود آن شغلهای بزرگ را به اشخاص دیگر غیر از آنها از طبقه دوم و سوم داد؛ دلیل بزرگ آنها این یک کلمه است که فلانی استخوان فرما فرمای خراسان را ندارد و اگر در معنی حقیقی کلمه استخوان غور کنیم و تشریح نماییم منتهی به این می‌شود که آن شخص با استخوان یک مرتبه پیش حکومت فارس یا اصفهان و چند ماهی در روی فلان مسند و بهر وسیله بوده در عهد سابق بتوسط پیشکش و تعارف و غیره نشسته و یا دوره شاه شهید را درک کرده.

خطابه تقی زاده در  
هیأت مدیره  
۵ رجب ۱۳۳۲

اینست که این عده اولیای دولت مستبده و مشروطه و ارباب حل و عقد و اصول اداره قدیمه و جدیده را مستغنی از خودشان ندانسته با کمال جرأت به هرگونه کارهای ملت کش و دشمنی آشکار بین ملت داخل شده و کعبه ملت را خراب و معبد و مسجد را ویران، آذربایجان را قتل عام و مملکت را تقدیم اجانب کرده و پس از آنکه به بهای خون جوانان ایران حریت ملت تحصیل و اداره قدیمه از بیخ و بن برکنده شد و داخل



دوره تجدد شدید کمال افآده را به اولیای دولت تازه می‌فروشد و می‌گویند هر کار کرده باشید و هر قدرتی داشته باشید باز بالاخره با کمال عجز محتاج ما هستید زیرا به وجود ما آسمان و زمین ثابت است و چون ما نیز همواره حرف آنها را تصدیق کرده‌ایم اینست که همیشه این عده شخصیهای اول دولت شده و دولت را منحصر به خود دانسته و این شغلها در آنها دور می‌زند و مثل تعزیه‌گردانها هر دم به لباسی درمی‌آیند و همان اشخاص معین گاهی شمرگامی، زینب و گهی خولی و گهی فضا می‌شوند ولی من می‌گویم برای چند دقیقه فرض کنید که این اشخاص به یک اتفاق ناگهانی از میان رفتند سؤال می‌کنم که آیا عقیده اینست که در صورت وقوع چنین قضیه و از میان رفتن این عده دولت و مملکت ایران خدای نکرده فوراً فانی خواهد شد یا نه؟ از این مرکز عالی می‌پرسم که ما خیال می‌کنیم طرفداران اصول قدیمه مغلوب شده و ژون-پیرسان روی کار آمده و زمام امور را در دست گرفته‌اند آیا برای دولت تازه مجال است این عده آقایان با استخوان را موقتاً تا سه چهار سال دست و پایشان را بوسیده در یک اطاقی بگذاریم و از رأی حکیمانه و تجربیات هفتادساله آنها، اگر داشته باشند، استفاده نکنیم و در امور خودمان داخل نکنیم و اگر بدبختانه این مجلس که صاحب اختیار آن دولت تازه است با کمال تأسف و نهایت عجز و خجالت اقرار کند که استعفا از آن اشخاص مجال است و باید این چند نفر را مثل فانوس نگاهداشته پروانه‌وار دورشان بگردیم من حرفی نخواهم داشت غیر از اینکه شخصاً از نجات ایران مأیوس می‌شوم و به دعای طول عمر آنها اشتغال می‌کنم و اگر ممکن است پس چرا اینهمه جوانهای کافی و اشخاص غیور و صحیح نمره‌های پایین را گذارده متصل نظرمان در هر شغل به اشخاص مذکور منعطف می‌شود؟ در خاتمه عرایض خودم این عقیده را سخ اساسی خود را که از دوسال به این طرف در این خصوص فریاد زده‌ام تکرار می‌کنم و آن اینست که یکی از اسباب اولیه خلاصی این مملکت آوردن آدمهای تازه و لایق است روی کار و دادن کارهای بزرگ است به نمره‌های سوم و چهارم و بدون این قرقه اصلاح ایران را قریب بمجال می‌داند.

از جمله محبوسینی که در محکمه انقلابی محکوم به اعدام شد مجدالدوله بود ولی بواسطه مداخله و وساطت سپهدار و سردار اسعد و جمعی از رجال و شاهزادگان جان در بردویه شرط آنکه از تهران برود مستخلص گردید. مردم تهران نسبت به

محبوسین

مجدالدوله کینه شدیدی در دل داشتند و از او متنفر بودند و او را مستبدی بدخواه می‌پنداشتند ولی حقیقت اینست که چون مجدالدوله فوق العاده خشن و بدزبان و بی سواد بود مردم تهران بیش از آنچه اعمال بد از او دیده شده بود با او دشمن بودند.

از جمله روحانیون مستبد که مجبوس شدند یکی آخوند ملا محمد عاملی و دیگری حاجی آقا علی اکبر بروجردی بودند. این دو نفر ملا که معاون و یار شبانه روزی حاجی شیخ فضل الله بودند و مردم آنها را وزیر دست راست و وزیر دست چپ شیخ می خواندند در زرنگی و پشت هم اندازی و شیطنت و استفاده جویی بی نظیر بودند و بسیار از اعمال زشتی که بنام حاجی شیخ فضل الله انجام شده بود ساخته و پرداخته این دو نفر بود و تحریک روحانیون ولایات به تحریم مشروطیت و اداره الواط و اوباش تهران به دست این دو نفر روحانی نما می گردید و هرگاه تأثیر عمیق قتل حاجی شیخ فضل الله در کار نبود بدون شک مشروطه خواهان این دو نفر را اعدام می کردند.

ولی پس از چندی که آنها را در حبس نگاه داشتند امر به تبعید آنان صادر شد و یکی به مازندران و دیگری به محل دیگر که در خاطر ندارد تبعید شدند.

میرزا سید ابوالقاسم امام جمعه که از مستبدین معروف بود و شرح حال و اعمال او در مجلدات پیش به نظر خوانندگان این تاریخ رسید از طرف دولت جدید به خروج از ایران محکوم شد امام جمعه موقعیت خطرناکی داشت و به جویده دار نزدیک بود ولی بطور غیر منتظره از خطر مرگ نجات یافت و به طرف سوریه و لبنان رفت و یکی دو سال در آن حدود بود.

ناگفته نگذاریم که یکی از علل نجات امام جمعه از مرگ این بود که مشارالیه پس از مراجعت از عتبات و ناکامی که در نتیجه پیدایش مشروطیت عثمانی نصیبش شد استنباط کرد که چراغ دولت محمدعلیشاه رو بخاموشی می رود و استبداد دارد ساعت آخر عمر خود را می گذراند این بود که در ماعهای اخیر سلطنت محمدعلیشاه کجدار و مریز رفتار کرد و تا حدی گوشه نشینی اختیار کرده بود.

ناصرالسلطنه یکی از رجال درباری بود که مدتی حبس و سپس تبعید گردید.

پس از آنکه لیاخف تسلیم شد و قزاقخانه خلع سلاح گردید مراجعت کنل لیاخف اگرچه قزاقخانه عملاً منحل نشده بود و لیاخف همچنان رئیس قزاقخانه به روسیه ریاست آن اداره را عهده دار بود ولی قزاقخانه بکلی فلج و دور از فعالیت و کار و اسه بی سمانی بود که سرمایه حقوق خود را می گرفت و کار و مسئولیتی نداشت، چون لیاخف فوق العاده سورد تنفر مردم بود و جرأت خودنمایی و آفتابی شدن را نداشت بنابه تقاضای سفیر روس به روسیه احضار شد و یک صاحب منصب دیگر به جای او منصوب گردید.

نطق تقی زاده در هیأت مدیره که حمله بر رجال سرتجع و کهنه کار بود و در حقیقت و، زیر پرده انتقاد از وزیر جنگ و وزیر کشور سپهدار و سردار اسعد که رجال مذکور را برای



مقامات مهم دولتی انتخاب کرده بودند، بود اثر عمیقی در میان مشروطه خواهان مترقی و تندرو که انتظار تحولات بزرگ و سهمی را از طرف دولت جدید داشتند کرد و بطوری که در آینده خواه نگاشت نطفه یک اقلیت تندرو و منتقد از همین زمان به رهبری تقی زاده تشکیل شد.

از زمانی که اردوهای ملی از قزوین وقم به طرف تهران روانه شدند تا موقعی که دولت جدید تشکیل شد و دوره دوم مشروطه آغاز گردید در صفحات اکثر جراید کشورهای آزاد در سمالک خارجه بحث و گفتگو از انقلاب ایران و فداکاریهای ملت ایران در راه آزادی می شد و ستونهای اول روزنامه های معروف وقف گزارش سیاسی و اجتماعی و جغرافیایی این کشور کهنسال می گردید. ملل آزاد جهان که انقلاب و فیروزی ملت ایران را با دیده تحسین می نگرستند و اظهار امیدواری می کردند که بزودی ملت ایران همان راهی را که ملت ژاپن در پیش گرفت تعقیب خواهد کرد و در تحت رهبری زعمای آزادیخواه و استعداد فطری و طبیعی خود راه ترقی و تکامل را پیش خواهد گرفت و طولی نخواهد کشید که در ردیف ملل زنده و آزاد جهان جای خواهد یافت.

ولی از بخت بد بواسطه قدرت و نفوذ دولتهای اجنبی در ایران و بدرفتاری روسها و مشکل تراشی انگلیسها و مداخله آنها در امور داخلی ایران و تحریکات طرفداران شاه مخلوع و فقر اقتصادی و اختلافات داخلی که همگی از سیاست خارجی سرچشمه می گرفت و آشنا نبودن سرداران ملی و زمامداران دوره جدید به فلسفه مشروطه و اصول حکومت ملی ملت ایران تا ظهور جنگ بین المللی اول دچار گرفتاریها و مصائبی شد که ملت ایران موفق نشد از آنها فداکاری و جانبازی بهره مند شود و کامش از شهد آزادی و مشروطیت شیرین گردد و از نعمت حکومت ملی که منبع الهام و ترقی عموم ملل آزاد است برخوردار گردد.

ملت عثمانی که در همان ایام با اهریمن استبداد دست بگریبان بود پس از فتح و فیروزی و خلع سلطان عبدالحمید پیش از سایر ملل از موفقیت ایران در راه وصول به مشروطیت اظهار بشاشت کرد و جراید عثمانی که مظهر افکار آن ملت دوست و همسایه بود از تکریم و تمجید ملت ایران چیزی فروگذار نکردند. ناگفته نگذارم که از همان زمان که ایران و عثمانی دارای حکومت ملی شدند و مشروطیت در دو کشور برقرار گردید دشمنیهای دیرین که از تعصبات مذهبی سرچشمه گرفته بود بتدریج از میان رفت و جای خود را به دوستی و ووداد داد و تا این تاریخ ملتین از اتحاد و اتفاق که ثمره درخت مشروطیت و آزادی است برخوردارند.

در همان زمان در حدود سی نفر از اشخاصی که سنگ استبداد به‌سینه زده بودند و از خوشه چینه‌های خرم باغشاه بودند یکی بعد از دیگری دستگیر و در عمارت حکومتی تهران محبوس شدند. این افراد را که در یک محل حبس و در یک ردیف جای داده بودند درجه گناهکاریشان با هم تفاوت بسیار داشت.

چند نفری از روی غرض بازداشت شده بودند و پس از آنکه بی‌گناهی آنها معلوم شد آزاد گشتند، عده دیگر در دوره مشروطه اول و دوره باغشاه گناهان غیر قابل عفو مرتکب شده بودند و پستیها و ردالتها از خود نشان داده بودند که نمی‌خواهم قلم پاک را به نگارش کارهای زشت آنها ملوث کنم.

از جمله کسانی که پس از فتح تهران توقیف و حبس شد یکی میرزا آقای معروف به نفتی بود. این مرد که در جاه‌طلبی و تکبر و خودخواهی سرسلسله اقران خود بود پیش از طلوع مشروطیت بنا به دستور عین الدوله با اتفاق مجدالاسلام کرمانی و میرزا حسن رشیدیه به کلات تبعید و در آنجا محبوس گشتند. پس از ظهور مشروطیت به تهران بازگشت و در ردیف مشروطه خواهان تند و دوآتشه قرار گرفت و چون تا حدی از نعمت بیان برخوردار بود و از اوضاع ممالک خارجه هم بی‌اطلاع نبود کسب شهرتی کرد و سفری به تبریز نمود و از طرف مردم آذربایجان به سمت نمایندگی مجلس منتخب گشت. بواسطه جاه‌طلبی و خودخواهی که داشت در مجلس اول کمال سعی و کوشش را کرد که کسب شهرت نماید و در ردیف زعمای مشروطه قرار گیرد ولی چون فاقد ایمان و عقیده بود و کارهایش تظاهر و بی‌روح بود به قول عوام بخش نگرقت و نتوانست جلوه کند؛ این بود که مثل سعدالدوله که او هم دارای همین صفات بود راه خودش را عوض کرد و در خفا با محمدعلیشاه نزدیک شد و برای خرابی مشروطیت و کامرانی شاه دستگیر کوشش بسیار نمود ولی نتوانست به آرزوهای جاه‌طلبانه خود برسد و از حیاتی که به ملت نموده بود طرفی پندد و به مقاماتی که انتظار داشت نایل گردد.

پس از فتح تهران توقیف و حبس شد و مدت یک سال در مجلس بسربرد. پس از استخلاص وارد حزب اعتدال شد ولی چون دوست و دشمن او را می‌شناختند نتوانست رل مهمی بازی کند و فقط برای مدت کوتاهی حاکم گلپایگان گشت.

دیگری مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای وطن بود. این مرد که به مقام اجتهاد نایل شده و از هوش سرشار و قلم شیرین و توانا برخوردار بود و از دوستان سیدجمال‌الدین واعظ محسوب می‌شد و در ردیف مشروطه خواهان برجسته جای داشت چون فوق‌العاده طماع و نفع‌پرست بود همین که مشاهده کرد که ستاره مشروطیت دارد افول می‌کند یا دربار محمدعلیشاه سرور پیدا کرد و پادویی آن دستگاه را برعهده گرفت و منافع قابل توجهی بدست آورد و با روسها در خفا آمد و شد پیدا کرد چنانچه در محکمه



اقرار نمود که مبلغی از آنها پول گرفته ولی در ظاهر با مشروطه خواهان آمیزش داشت و پس از برقراری مجدد مشروطه، دوباره روزنامه ندای وطن را منتشر نمود و پیش از مشروطه خواهان رنج دیده و زحمت کشیده سنگ آزادیخواهی به سینه زد و برای وطن گریه و زاری نمود ولی چون اعمالش برای رهبران ملت پوشیده نبود به جرم خیانت به ملت محبوس شد و اگر مساعدت و کمک سردار اسعد در کار نبود بطور قطع محکوم به اعدام می شد. عاقبت مجدداً اسلام پس از یک سال حبس به کرمان تبعید شد و در همانجا فوت کرد.

پسر حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی سرسلسله مستبدین آذربایجان هم یکی از محبوسین آن زمان بود که پس از یک سال حبس به کمک بهبهانی از حبس نجات یافت. از جمله کسانی که بدون جهت و از روی غرض حبس شده بود معین العلمای اصفهانی دوست سید جمال الدین واعظ بود ولی پس از چندی بی گناهی او ثابت شد و از حبس رهایی یافت.

بمحض اعاده مشروطیت و تشکیل دولت قانونی پرده ظلمت و ناامنی که مدت سه سال به روی کشور ایران کشیده شده بود و بازار کسب و تجارت و مراوده میان شهرستانها و خارج از ایران رافلج کرده بود از میان برداشته شد و امنیت جای دزدی و یغماگری را گرفت و دسته های مسافر و کاروانهای مال التجاره در طرق و شوارع مملکت براه افتادند و مسوورین دولت جدید برای آنکه خود را مشروطه خواه و طرفدار عدالت به جامعه و در پیشگاه دولت معرفی کنند وسایل آسایش مردم را در حدی که اوضاع اجازه می داد فراهم می کردند.

### امنیت

کشورهای خارجی که با ایران رابطه تجارتي داشتند و در این چند سال اخیر بواسطه عدم امنیت و اغتشاش ناراضی و خسارت دیده بودند راضی و آسوده خاطر شدند و بازار کسب و کار که دیرزمانی بود تعطیل شده بود رونق بسزایی پیدا کرد عده ای از اروپاییان کنجکاو برای مشاهده اوضاع جدید به ایران مسافرت کردند و در همه جا با کمال گرمی و مهربانی با آنها رفتار شد و در طول مسافرت کوچکترین گزندى به آنها نرسید.

الحق مردم ایران هم که از انقلاب و عدم امنیت چندساله خسته شده بودند با یک روح مسالمت و ملت دوستی دولت را در برقراری امنیت و نظم کمک می کردند فقط در آذربایجان رحیم خان دست از شرارت و غارتگری برداشت و کار بد رفتاری را بجایی رسانید که بطوری که خواهم نگاشت دولت مجبور شد اردویی برای سرکوبی اشرار و برقراری امنیت به آن سامان بفرستد.

در زنجان هم شیخ قربانعلی مجتهد که بیش از هشتاد سال از عمرش می‌گذشت بطرفداری استبداد علم طغیان و ناامنی برپا کرد. در فارس هم از اتباع سید عبدالحسین - لاری که از طرفداران سرسخت مشروطیت بودند خرابکاریهایی کردند که بزودی جلوگیری شد.

هیأت مدیره که از زعمای مشروطه خواهان و برگزیدگان ملت تشکیل یافته بود و موقتاً تا افتتاح مجلس شورای ملی زمام امور مملکت را برعهده داشت و بردستگاه دولت نظارت می‌کرد و تصمیمات مقتضی برای بکار انداختن چرخ از کار ایستاده مملکت و بهبودی اوضاع عمومی می‌گرفت همه روز در عمارت گلستان تشکیل می‌یافت و به‌رتق و تفتق اموری پرداخت.

### تصمیمات هیأت مدیره

پس از مطالعه در اوضاع عمومی و گفتگو و مطالعه، هیأت مدیره تصمیمات مهمی اتخاذ و بموقع عمل گذارد که بطور اختصار مذكور می‌شوم:

اول چون خزانه خالی بود و دولت برای کارهای ضروری احتیاج به پول داشت و بدون پول چرخ از کار افتاده مملکت ممکن نبود بکار بیفتند هیأتی از چند نفر اعضاء هیأت مدیره و از مردمان کاردان خارج به نام کمیسیون اعانه انتخاب نمود و کمیسیون مذکور شروع بکار کرد و موفق شد مبلغی جمع‌آوری نماید و تا حدی مخارج فوری را تأمین کند.

دوم چون موضوع مالی کشور از اهم مسائل بود و بواسطه انقلابات و اغتشاشات اوضاع مالی دچار هرج و مرج و بی‌ترتیبی شده بود و مالیاتها وصول نمی‌شد هیأت مدیره کمیسینی از اشخاص ذیل برای بهبودی اوضاع مالی و ترتیب و تنظیم بودجه مملکت انتخاب نمود و کمیسیون مذکور همه روزه در دربار تشکیل می‌شد و به انجام وظیفه مهمی که برعهده گرفته بود می‌پرداخت.

صنیع الدوله، مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، صدیق حضرت، میرزا علی اکبر - خان، مجد الملک، مسیویز و فرانسوی، مسیورنار بلژیکی، تومانیانس، مسیولکف، جهانیان، سید عبدالرحیم خلخالی، سید محمد رضا مساوات و وکیل الرعایا همدانی.

سوم تأسیس خزانه و انتخاب خزانه دار کل و نظامنامه خزانه داری و تمرکز عایدات دولت در خزانه و تشکیل دیوان محاسبات و تشکیل کمیسیون تفتیش کل. چهارم کمیسینی سرکب از وثوق الدوله، مستشار الدوله، صدیق حضرت و حسینقلیخان نواب و عمیدالحکما برای تهیه حرکت دادن محمدعلیشاه به خارج ایران و ترتیب کار متحصنین سفارتخانه‌ها و رسیدگی به جواهرات دولتی که در تصرف محمدعلیشاه بود.